

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ناخوش

۲۵ اکتوبر ۲۰۱۱

بهار عرب - سرنگونی و مرگ دیکتاتورها

زمستان وطن – ادامه دیکتاتورمنشی ها

افغانستان سرزمینی با کوه های شامخ و مردمان سرسخت؛ این تفسیر است که حتی در کتاب های کمتر سیاسی و فرهنگی زبان های ملل به گونه يك صفت کمابیش خاص در اولین پیش در آمدها نگاشته شده است .
افغانستان کشوری که هنوز مرض پولیو قربانی می گیرد و پایتختش با فرارسیدن زمستان با پرچای برق روبرو است.

افغانستان کشوری که قربانگاه کشورگشائی ها بوده ولی خودش نیز قربانی داده و دیگر کم رفق است و زخمی .
بدیاری کشور ما همین است که در تقاطع منافع قدرتمندان تاریخ دنیا باید بیشتر از دیگران برداریم و هنوز که هنوز است می پردازیم .

برای من به عنوان کسی که افغان زاده شده ام بسی گران تمام می شود که اعتراف کنم به حس وطن دوستی پاکستانی ها غبطه می خورم چون از ملا و سیاستمدارش گرفته تا هنرپیشه و نظامی اش تنها پاکستان می گوید.
آنهايي که وقتی گرم صحبت های آتشین خود می شویم می گویم پیش چشم ما زاده شدند ولی هیئات که ما آنقدر خودپرست و خود دوستیم که چیزی را به نام منافع ملی نمی شناسیم و هر که براریکه افسونگر قدرت تکیه زد چنین می پندارد که هر آنچه از دهن بیرون می دهد دُرِست که باید قدرش را نگه داشت و در تأئیدش کوتاهی نکرد و اما ما یکبار مسلمانیم که به جای همه مسلمان ها به جنگ کفار می رویم در حالی که شیخ های سعودی در امریکا به عیش و تنعم مشغول اند بچه مکتبی ما خودش را به کشتن می دهد.

باز پشتونیم که نباید در دوطرف دیورند کشته شویم و اگر امریکا به افغانستان حمله کند با پاکستان هم صدا هستیم باز يك بار تاجیکی هستیم که باید تمام کلمه های پشتو را از فرهنگ خود بیرون کنیم چون افتخار ما این می شود نروژ بگوئیم نه ناروی. باز دست از پا کوتاه تر يك بار کزائی هستیم که با دیگر زی ها میانه خوب نداریم باز شیعه ای می

شویم که گلوی برادر سنی را می‌دریم چون دستان بسته اش را خوش نداریم، باز سنی می‌شویم که تاب دیدن نوکر ایران را نداریم و باید افغانستان در بست در اختیار یک قوم و یک مذهب باشد و دیگران مطیع و تحت انقیادش .

این گونه تا کی این غمنامه مسخره ادامه خواهد کرد با یک نگاه گذرا به چند دهه پیش می‌توانیم رد همه آدم هائی را که امروز در کرسی ها از حکومت گرفته تا پارلمان و منبر و مسجد جا خوش کرده اند ردیابی کنیم دست هاپر رنگ اند و دامن ها لکه دار. از جهاد گویان کدام ها بر صدق دل قد علم کردند و حرمت دستار را نگه داشتند، علم داران باریش سیاه به کوه رفتند و گشتند و با ریش سپید برگشتند و در چوکی های گذاشته شده برایشان نشستند .

مردمی که از پشت شان در کوه بالا شدند چون باور هایشان را در خطر یافته بودند دیگر از کوه برنگشتند و حالا بیوه ها و یتیم هایشان سرگردان تر از پیش باز در اجتماع انسانی افغانستان در هم می‌لولند و اگر باز برایشان حالی شود که باور هایشان و دینشان در خطرات همان می‌کنند که پیشتر کرده بودند و این تراژیدی ادامه دارد .

تیکه داران دین و آریتاتور های وطن پرست چونان شیاطین و ارواح خبیثه در جو اذهان مردم مکتب نرفته و ساده پندار ما خودشان را می‌کارند و با مکر دکان شان را اداره می‌کنند .

درست است که تخت خواب معمر القذافی را و یا دخترش رادر ملا عام به گونه دلیلی برفسادش آفتابی می‌کنند اما کو آن روزی که تعمیر دختر برهان الدین ربانی در مزار شریف و مهمانخانه هیتال با آتش برافروخته شبانه اش در وزیر اکبرخان مربوط پسر برهان الدین ربانی و دم و دستگاه سیاف و خدم و حشم و تار و بند های جهنمی دیگر اریکه داران به نمایش گذاشته شود .

اینان این پول ها را از کجا آوردند ؟ چرا هنوز در تالابه های بدخشان فرزندان با یک دل درسداده ناشی از آب آلوده می‌میرند .

چرا درقندهار در سال جاری بیش از ده کودک مصاب پولیو می‌گردد و برای قندهاری های نازدانه ارگ شیر خارجی در طیاره بارگیری می‌کند .

چرا فرزندان آنها در مکتب های خصوصی می‌توانند درس بخوانند و چرا وضع معارف بیشتر از پیش خراب می‌شود .

چرا یکی از جگرگوشه های جناب ها در یکی از مکتب های عادی به درس و سبق نمی‌روند و موتر های شیشه سیاه برای بردنشان می‌آیند.

چرا تفریحات خود را در دبی و هند می‌کنند و تداویشان در آنجا می‌شود .

چرا اطرف خانه هایشان آنقدر خریطه های سمنت گذاشته شده که برای بچه های دیگر جای عبور و مرور نیست.

چی وقت آن هاپای خود را از گلوی ما برخواهند داشت و چه وقت دست ما آنقدر قدرت خواهد داشت تا این پا ها از را گلوی خود برداریم .

افغانستان نیز به بهار فرارسیدنی نیاز دارد تا دیکتاتورک هایش را با تخت خواب های لوکس و استخرهای شنای شخصی شان به تماشا بنشانند و شاید این روز رسیدنی باشد.

به امید روزیکه مردم افغانستان در فضای باز و سالم و دموکراتیک با فرزندان شان قدم زنند و از جور ظالمان قصه گویند و ترسی و هراسی دردل نباشد که "چپ کمشگو اوتہ پف کده بخو فلانی بچه کاکای فلانی است و بسیار خطرناک است."

مردم افغانستان سالهای سال در زیر سایه خوف "بچه برک" و "ماصل[حاصل کننده] بی چوب" و نام های دیگر زندگی کردند و حالا ها باز همان فضای اختناق در شهر صدا می‌زند .

بهار کجائی از راه برس !!!
کابل اول عقرب